

غزل گفتی و در سفتی، بیا و خوش بخوان حافظ  
که بر نظم تو افشاند فلک عقد ثریا را



## حافظ چندین هنر

(۳)

واصفی در يك جای دیگر از حافظ دیگری نام میبرد که مربوط به ایام عبور شاه اسماعیل صفوی از هرات است و غوغای سنی کشی همراهان او. واصفی گوید: «شبی در خانه باجمعی از یاران نشسته بودیم و گفت و گوی آمدن شاه اسماعیل در میان بود. يك پاسی از شب گذشته بود که کسی حلقه برد زد، در را گشادیم. میرزا بیرم ترسان و لرزان آمد و گفت که شما خبر ندارید که شاه اسماعیل، شیبک خان را زیر کرده و کشته، و قلی جان نام خواهرزاده امیرنجم ثانی فتح نامه شاه اسماعیل آورده است.»

باری، داستان این حافظ بینوا از این جا شروع میشود که او مأمور نحو اندن فتحنامه خواهد شد، چه صدای خوشی داشته است، اما گرفتاریهای مردم را در این غوغای سنی کشی - که عکس العمل شیعه کشی های ازبکان بوده است - خوب میتواند درک کنید. واصفی گوید، حافظی بود بنام حافظ زین الدین. پس از رسیدن فتحنامه «... حافظ زین الدین که از اولاد مولانا شرف الدین زبادتگاهی بود به خواندن فتحنامه مقرر گردید و خوانی بر از زر سرخ کرده و چارقی با تکمه های طلا بر بالای آن گذاشته، بر پهلوئی منبراً نهادند از برای خطیب، اما میان

\* آقای دکتر ابراهیم باستانی باریزی. استاد دانشکده ادبیات دانشگاه تهران از نویسندگان شیرین قلم و محققان نکته یاب معاصر.

حافظ حسن علی و حافظ زین الدین نزاع شد... القصه حافظ زین الدین بر منبر آمد و فتحنامه را بنیاد کرد... چون فتحنامه با نجا رسید که: فرموده اند که برهنده کس از صحابه لعن کنند. حافظ زین الدین به جانب شیخ الاسلام و اکابر نگاه کرد! شیخ الاسلام گفت که: آحافظ، فتنه مانگیز و خون خلاق را مریز و هر چه میگویند بگوی. حافظ زین الدین قریب به ده سطر که در باب امر لعن بود گذاشت. قلی جان آشفته گردید و گفت: این چه کس است که در نشان شاه خیانت کرده؟ حافظ حسن علی گفت: وی چگونه لعن کند که نام وی زین الدین ابوبکر است. و پدر کلان وی شرف الدین عثمان است؟ امیر محمد یوسف گفت ای حافظ، چه بدبخت کسی تو! چرا دروغ میگوئی، نام وی زین الدین علی است. ملایادگاد استرآبادی گفت: امیر محمد، تا به کی مدافعه توان کرد؟ حافظ حسن علی راست میگوید. فی الحال میر قلی جان برخاست و حیدر علی مداح را بر منبر فرستاد تاریش و گریبان او را گرفته گفت: هی! خارچی، زود باش لعن کن، و او را مجال سخن هم نداد و از منبر فرو کشید، هنوز بر زمین نتهاده بود که قزلباشی شمشیر بر سر او زد که تا میان ابروی شکافت. قریب به ده قزلباش او را به شمشیر در منبر پاره پاره کردند.

و پسر عالی حضرت معالی منقبت مولانا نور الدین عبدالرحمن جامی، خواجه ضیاء الدین یوسف در مسجد جامی (شاید: جامع؟) بیهوش شد، او را بردوش بیرون بردند، و شیخ الاسلام و بعضی اکابر را به همین حال بیرون بردند، و حیدر علی مداح چهار قب را پوشید و اشرقیها را گرفت. و مردمی که بر بالای بام بودند بسیاری خود را انداختند و دست و پای ایشان شکست، و قریب به هفت کس هلاک شدند... از بالای مسجد جمعی از قزلباش، اشرقیها بر سر مردم می ریختند و هیچکس پروای آن نداشت و از زمین بر نمی داشت... یاری پیدا شد و ما را از آنجا بیرون برد... به پیش مدرسه و خانقاه سلطان حسین میرزا رسیدیم... از مسجد جامع تا به آنجا رسیدن قریب به پنجاه سردیدیم که بر سر نیزه ها کرده می بردند و می گفتند که: ای سنی سگان خارچی، عبرت گیرید...»

صاحب بدایع الوقایع، درباره حافظ بصیر - از خوانندگان دربار بایقرا گوید: «... شهرت تمام دارد که بعد از حضرت داود (ع) هیچکس مثل حافظ بصیر نخوانده، و مشهور است که چهار کس در مجلس خوانندگی حافظ بصیر قالب تهی کرده اند. منقول است که در روز تیزی خواجه طاوس دیوان اکابر و اشراف حاضر بودند و از حافظ بصیر التماس تغنی کرده بودند. حافظ این غزل خواجورا که: «وفات به بود آن را که در وفای تو نبود.» می خوانده، چون باین بیت رسیده:

در آتش افکنم آن دل که در غم تو نسوزد  
به باد بردهم آن جان که در هوای تو نبود  
گویند از گوشه ایوان، موسیچه ای پرواز کرده، خود را در کنار حافظ انداخت و قالب

تهی ساخت. و آن روز قریب چهل کس بیهوش شده، ایشان را به دوش از آن مجلس بیرون آورده بودند»<sup>۳</sup>

وقتی يك کیمیا گرنیشابوری به هرات آمده بود، سلطان حسین میرزا از او تجلیل فراوان کرد و دوازده کس مصاحب او تعیین کرد: امیر علی شیر، مولانا حسین واعظ، خواجگی عبدالله مروارید و حافظ بصیر، و محمد نائی و کمال الدین حسین نظام الملك، امیر شخیم سهیلی، و مولانا بنایی و میرک زعفرانی و شاه حسین تریاکی و شاه محمد میرک، و قاسم میر حسینی و مقرر شد که طعام او در حضور میرزا پخته شود، و میرزا آن طعام را به دست خود مهر کرده به پیش وی میفرستاد.<sup>۴</sup>

«حافظ میر» خواننده هراتی نیز در دربار سلطان حسین میرزا بایقرا بود، و اصفی از مجلسی یاد میکند که، حافظ میر غزلی به همراهی استاد حسینی کوچک خواند، و این غزلی بود که بنائی شاعر برای استاد شیخی نائی گفته بود:

بسوخت ز آتش نائی دل بلاکش من مگر به نی نفسی میدمد بر آتش من<sup>۵</sup>

گمان من، حافظ طولی هم که مولا ناجامی را به بهانه کلاه قزلباشی بسرنهاند ز نانی کرده بود، و تهمت تشیع زده بود<sup>۶</sup> از جمله همین طایفه بوده باشد، منتهی از حافظان سنی مذهب.

حافظ قنبر شرفی، استاد خط. ثلث در زمان شاه اسماعیل نیز مطمئناً از این هنر بهره مند بوده است.

حافظ نامی شیروازی، هم نام حافظ، نیز، از کسانی است که تقی الدین کاشی مؤلف تذکره خلاصه الاشعار از او یاد می کند و گوید: «حافظ نامی شیراز الاصل است اسم و لقبش عماد الدین محمود و همانا پدرش معرف آن شهر است اما مشارالیه مرد خوشخوان و خوش خلق است لاجرم بهر جا که رفت اوقات میگذراند. علم ادوار و موسیقی را خوب میداند و قرآن را بسیار نیکو میخواند، مجمولاً بانواع استعداد و جینیات آراسته است و در فن موسیقی از موسیقی دانان زمان در گذشته بواسطه آواز خوش و نغمات دلکشی که دارد، میتوان گفت که در زیر این گنبد دوار مثل و مانند ندارد و اگر داود استماع قرائت قرآن از صوت روح افزایش نمودی، بیهوش گشته، ترک زبور خواندن کردی و اگر بارید در زمان او بودی چون گیسوی چنگک در پایش فتادی و بر بط آسا گو شمال تعلیم وی خوردی، و مانند دف حاقه اطاعتش در گوش کشیدی و با وجود این حالات بواسطه عاشقیها بشعر گرفتن میل مینمود و چون مبتدی بود در آن فن خامی در طبعش بود و شعر غزل چنین میفرمود.

اعجاز عشق بین که دل از یک نگاه یافت اندیشه می که ناز ترا در گمان گذشت

بسی مجتبی بمشام نمی رسد خرم کسی که از گل این بوستان گذشت»  
 يك حافظ دیگر به اسم «حافظ سلطان علی» در کوسویه هرات هم داشته ایم. هشتم  
 چنین «حافظ نواد ابریشم کار» که در روزگار امیر علی شیر می زیست.<sup>۲</sup>  
 در احياء الملوك از خواننده دیگری نام برده شده است، بدین معنی که گوید «در سنه  
 ثمان و تسعين و تسعمائة [۵۹۹۸ = ۱۵۸۹ م] حافظ عرب که سرآمد خواننده های خراسان  
 بود آهنگ ملك بقا کرد و این «حافظ عرب، خواننده ای بود که بدیع الزمان [میرزا] از هرات  
 آورده بود، و در آن عصر چنین مذکور میشد که در روش خوانندگی مانند استاد صابر ساق  
 است، و رطوبت آوازش را ترجیح می داده اند، در پرده بلند سیصد بیت مثنوی میخواند.»<sup>۹</sup>  
 از نمونه این خواننده ای که سیصد بیت مثنوی را شش دانگ میخوانده است، مثنوی  
 خوان دیگری هم داریم و آن حافظ قونوی بود، که: یکی از شعرای عثمانی ساکن قسونه  
 بوده است، مثنوی خوان بود و در قرن دهم هجری (شانزدهم میلادی) میزیست.<sup>۱۰</sup>

موسیقی دان دیگر بنام حافظ شیخ بود «در خوانندگی سرآمد خوش الحانان ولایت  
 ماوراءالنهر و خراسان، و به ناله حزین و نغمات سحر آفرین، داغ نه سینۀ آسوده دلان بود..  
 و لولیان کابلی، که در شیوه رقص و حرکات سرآمد اهل اصولند خلاصه و زبده ایشان «آقاماه»  
 کابلی بود»<sup>۱۱</sup> با چند لولی شیرین کار شورانگیز.<sup>۱۲</sup> و گمان من آنست که حافظ خود نیز که  
 «محبوب القلوب طبایع بود»<sup>۱۳</sup> از نمونه همین خوانندگان بوده است. حوالی ۹۹۹ (۱۵۹۰ م)  
 حافظ محمد مقیم جبرئیلی و کمال الدین عودی و محمد حسین طنپوره... که به سیستان آمده  
 بودند، بلبلان گلزار را از نغمه سرائی معاف داشته، به هزار ترانه به نغمه مشغول شدند، و  
 الحق حافظ محمد مقیم، در خوانندگی و گویندگی مسیح صفتی بود که به آواز، مرده فرسوده  
 را زنده کردی و دل افسرده را چنان گرم سو دای مجاز ساختی که گرم روان مقام حقیقت که از  
 مرتبه مجاز به آشیان حقیقت جای یافته بودند، باز به مقام لازم الاعزاز مجاز رونهادندی و  
 مستغرق دریای وجد و حال شدند، درین دوسه قرن، مانند او زمزمه سازی قدم در دایره نغمه-  
 سرائی نهاده بود.<sup>۱۴</sup>

قرن نهم و دهم هجری که روزگار طلائی خراسان و هرات محسوب می شود، موسیقی  
 دانان فراوان پرورش داده بوده است که باز میتوان از «حافظ شربتی» نام برد. امیر علی شیر  
 گوید: «حافظ شربتی، از مردم متعین خراسان است، او در خوش طبعی فرید زمان و یگانۀ  
 دوران بود. و بسیار متواضع و مؤدب و نیکو مشرب. در زمان سلطان ابوسید به زیارت  
 مکه رفت... حافظ در علم موسیقی علم بود، و نقش ها و تصنیفهای او در میان مردم مشهور  
 است. مولانا جنونی هروی، حافظ شربتی را هجو گفته و هجو او مشهور است.»<sup>۱۵</sup>

باز از حافظ با باجان تربتی خوش نویس نقار استاد و زرافشاننده دراستخوان و سازنده عود و شترغو، و هم چنین از حافظ حافظ مجلسی تبریزی خوش نویس نقار و نوازنده قانون و شترغو و هم از حافظ خوگره فراقی تبریزی نقاش و خواننده و شاعر و هم چنین از حافظ صابوقا نام برده شده وقتی همایون شاه هندی از دربار شاه طهماسب درخواست پناهندگی کرد، شاه طهماسب جواب مناسب نوشت و این بیت را در صدر آن جای داد:

همای اوج سعادت بدام ما افتد      اگر ترا گذری بر مقام ما افتاد  
و همایون شاه را پناه داد بشرط آنکه از سنت اهل تسنن دست بردارد و به مذهب تشیع درآید. همایون شاه نیز این شرط را پذیرفت و پس از ورود در حلقه شیعیان گفت:

گشتیم بجان بنده اولاد علی      هستیم همیشه شاد با یاد علی  
چون سر ولایت از علی ظاهر شد      کردیم همیشه ورد خود «نادعلی»

شاه طهماسب برنامه فصلی برای پذیرایی همایون شاه ترتیب داد. هنگامی که همایون شاه بهرات رسید محمدخان تکلو حاکم آنجا در باغ جهان از او پذیرایی کرد و بزمی باشکوه برپا کرد و یکی از خوانندگان معروف آن عهد را که موسوم به «صابوقا» بود بهرات آورد تا پادشاه را با آواز دلفریب خود سرگرم سازد.

صایر دستگاه همایون را برای شروع کار انتخاب کرد و غزلی را با آواز ضربی یا نوعی از تصنیف خواند که دو بیت بسیار مناسب آن غزل اینست:

همایون کشوری کان عرصه را شاهی چنین باشد

مبارک منزلی کان خانه را مساهی چنین باشد

ز رنج و راحت گیتی: مرنجان دل، مشو خرم

که اوضاع جهان گاهی چنان، گاهی چنین باشد

همایون شاه از شنیدن این اشعار متأثر شده کمر بند مرصع خویش را بخواننده بخشیده و گفت: «بی سامانی من در این موقع عذر خواه من است».

حافظ مقصود نیز صاحب رساله‌ای در موسیقی به عنوان «کرامیه» بود. ۱۶

از این گونه موسیقی دانان یکی «حافظ نانی» و دیگری «حافظ جامی» نام داشتند که از رامشگران مخصوص شاه بودند. ۱۷ علاوه بر اینها از «حافظ احمد قزوینی» در جزع مطربان و نغمه سرایان عهد شاه عباس اول نام برده شده است، ۱۸ و هم چنین حافظ جلال باخوری که باز از همان خوانندگان بود، منتهی «او را به تسنن متهم می‌داشتند، شبی شاه با جمعی از نزدیکان و ندیمان خویش به باده‌گساری و شنیدن ساز و آواز نشست، و این مجلس بزم از نیمه شب گذشت و به نماز صبح کشید. بامداد روز دیگر چون مجلس بزم تازه شد، شاه روی به حافظ جلال کرد و گفت: امشب خوب نشستیم. حافظ با خردی جواب داد: شهریارا، شما که خوابیدید،

من تا نماز نکردم نخوابیدم. شاه گفت: بارک‌الله، کار دست بسته‌ای کرده‌ای؟ و این مطایبه اشاره بر سنی بودن اوست که با دست بسته نماز خوانده است.<sup>۱۹</sup> ظاهراً این جلاجل، رقص بازننگ (جلاجل) را هم خوب انجام می‌داده<sup>۲۰</sup>، و «خوانندگی و گویندگی را جمع کرده در هر شیوه مرتبه کمال داشت... در زمان اسماعیل میرزا چالچی باشی شد... و در زمان اعلیٰ قرب و منزلت تمام یافت در دارالسلطنه قزوین آهنگ سفر آخرت کرد.

از همین نمونه نوازندگان دربار شاه عباس بزرگ باید نام برد «حافظ مظفر قمی» و «حافظ هاشم قزوینی»<sup>۲۱</sup> و استاد محمد مؤمن طبپوره‌ای را که به «حافظک» معروف بوده است<sup>۲۲</sup> و این حافظک را ظاهراً به تحجیب چنین خوانده‌اند، نه تصغیر.<sup>۲۳</sup>

در زمان صفویه خصوصاً به موسیقی دانان توجه می‌شد، چنانکه شاه عباس بزرگ در سال ۱۰۱۷ هـ (= ۱۶۰۸ م) برای چند تن از موسیقی دانان دربار خود، خانه‌های خاص در یک محله از اصفهان ساخت و آنجا را «محلّه نغمه» نامید<sup>۲۴</sup> و این نخستین برنامه‌ی خصانه سازی کوی هنرمندان در تاریخ ایران است.

در مورد وضع موسیقی دانان عصر شاه عباس، اسکندریک منشی، بحث جالبی دارد. او گوید: «چون حضرت شاه جنت مکان از مناهمی اجتناب تمام می‌نمود، از باب طرب را در نظر شریعت، وقعی و اعتباری نمانده بود، و جمعی که سمت ملازمت اشراف داشتند، اخراج فرموده، سوای استاد حسین شوشتری بلیانی و استاد اسد سرنائی نقاره خانه همایون، کسی ازین طبقه ملازم نبودند.

در اواخر ایام حیات، به مطنّه آنکه مبادا شاهزادگان به صحبت ایشان رغبت نمایند، بعضی از افراد که لله و دده‌اند، طبیعت به عادت داده با وجود ایشان در اردو باعث میل و رغبت به منتهیات گردد، مشاهیر این طبقه را که در اردو بودند، مثل حافظ احمد قزوینی که در گویندگی طاق و در پیچش آواز و نمک خوانندگی شهره آفاق بود و حافظ لاله تبریزی و غیرهم از اردو اخراج کردند، و استاد حسین سرنائی را چون به مجالس می‌رفته، گرفته، چند مساه محبوبس کردند و آخر قسم دادند سوای سرنّا - که در نقاره خانه همایون نوازد - در جای دیگر نوازند. حافظ مظفر قمی، قرارداد خاطر است که خوانندگی مخصوص اهل خراسان و گویندگی مخصوص اهل عراق است و حافظ مظفر - اگرچه از اهل عراق بود - اما به روش خراسان خوانندگی کردی.

حافظ هاشم، اگرچه در آن زمان در جنب دیگران نبود و زیاده شهرتی نداشت، اما در اواخر ترقی نمود و شعله آوازش زبانه برفک می‌کشید، و در خدمت نواب شاهزادگی مغفور سلطان حمزه میرزا قرب و منزلت تمام یافته...»<sup>۲۵</sup>

شاید در مورد حافظ صابونی که اشعاری نیز داشته نیز بتوان چنین انتسابی قائل شد. احتمالاً، حافظک سلطان خوبشانی (قوچانی) نیز از این گروه بوده است. «نور محمد خان

ازبك، والی اورگنج، به دلالت حافظك سلطان خوششانی، خود را از آن ولایت بیرون انداخته، روی ارادت به آستان سدره نشان شاهی (شاه عباس) آورد. ۲۶ و عجیب اینست که عاقبت همین نورمحمدخان، حافظك سلطان را به قتل آورد. ۲۷

بنظر من «حافظ جمال الدین محمد» از مشایخ خانقاه اخلاصیه که «خطیب و حافظ و محراب خوان بود و از خو شنویسان بود» ۲۸ نیز هنر خوانندگی را داشته است و این عبارت «محراب خوان» صفت موسیقی دانی اوست، منتهی، الآن نمیتوانم بگویم که چه نوع خوانندگی بوده، دعا خوانی؟ قرآن خوانی؟ نوحه خوانی؟ قرآن خوانی در محراب؟ و یا امثال آن.

در تذکره مجمع الخواص از «حافظ حاجی بیك قزینی» نام می برد و گوید «مقبول عامه است، خواننده خوبی است و موزون هم هست، این مطلع ازوست:

ما با تو خورده ایم می و بی تو کی خوریم

خون جگر خوریم، اگر بی تو می خوریم» ۲۹

و هم از «حافظ پناهی» باید نام برد که «به کمان ابرو مشهور بود و از اهل خراسان بود و آواز خوب داشت، چنانکه دوسه جا وظیفه می گرفت.» ۳۰ حافظ هاشم قزوینی نیز از همین گروه بشماره می رود. ۳۱

بنام حساب اند حافظ محمد تقی عندلیب که «از اساتید موسیقی و آوازه خوان و شاعر بوده» ۳۲ و حافظ محمود جان کاشی که از خوانندگان معروف بوده و محتشم کاشی تاریخ قوت او را (۹۸۳ ه = ۱۵۷۵ م) در این مصراع یاد میکند: «عندلیبی باز ازین بستان پرید». نوشته اند: «میرزا شرف الدین علی حسینی کاشانی، هر سال در ماه محرم تجدید مراسم عزای خامس آل عبا می نمود، و روضه خوانان و مرثیه گویان مثل حافظ محمود جان، حافظ سلطان محمد هروی، و ملاعلی ادواری و غیره را روزها به روضه و شبها به مرثیه و ذکر مشغول می داشت.» ۳۳ شاید حافظ رضی الدین رجب نیز از همین طبقه بوده است. حتی در روزگار اخیر هم چنین لقبی به موسیقی دانان داده میشده است. پدر امجد علی خان هندی که ساروت (سازریاب) می نوازد در یکی از جشن های هنر شیراز هم شرکت کرد، به نام استاد حافظ علی معروف بوده است.

\*\*\*

ز چنگ، زهره شنیدم که صبحدم می گفت غلام حافظ خوش لهجه خوش آوازم  
با مرثیه که ذکر شد، گمان می رود بشود احتمال داد که عنوان حافظ برای این رند  
شیرازی هم بیشتر از جهت تسلط او بر موسیقی داده شده باشد. اما اینکه موسیقی چه اثری در  
کلام حافظ داشته است؟ این نکته ای است که توجه آن از جانب چون منی بر نمی آید، استادان

بزرگی موسیقی مثل حسینعلی ملاح و دکتر مهدی فروغ و امثال ایشان باید این معنی را از کلام حافظ دریابند و بیان کنند.<sup>۲۴</sup> شك نیست کسانی که در کار حافظ بوده‌اند؛ استادانی امثال جلال همایی، مجتبی مینوی، محمود هومن، پژمان بختیاری، انجوی شیرازی، علی دشتی، دکتر خاناری، متوجه اثر سحرآمیز موسیقی در کلام حافظ شده‌اند و شاید قبل از همه مسعود فرزاد این مطلب را به زبان آورده باشد آنجا که در باب «معنی نامه» گوید: «اهمیت موسیقی در نظر حافظ موضوع بزرگی است که محتاج به حلاجی دقیق و جداگانه‌ایست، آنچه نگارنده می‌خواهد، عجالة<sup>۲۵</sup> مورد بحث قرار دهد معنی نامه حافظ است... بنظر من معنی نامه نه تنها از بهترین اشعار حافظ می‌باشد بلکه نظیر آن کمتر از طبع بشر تراوش کرده است... اشعاری که منحصرأ درباره تأثیر آهنگهای موسیقی ساخته شده باشد ظاهراً در دنیا زیاد نیست، تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد مشهورترین آنها منظومه «بزم اسکندر» شاهکار «جان درآیدن» ملك الشعرای انگلیس است... طرح معنی نامه حافظ نیز اساساً به همین گونه است، و این دو شعر گرچه تاریخ انشاد هر يك از آنها با دیگری در حدود سیصد سال تفاوت دارد... زمینه بسیار مناسبی برای مقایسه طرز فکر و نگارش دو شاعر شرقی و غربی فراهم می‌کند.<sup>۲۵</sup>

حیف که آدم وقتی مقاله تحقیقی و نیمه تاریخی می‌نویسد، جزأت نمیکند که منظره شبهای شیراز را در عصر آل اینجو نقاشی کند؛ شبهایی که حافظ در پای سروهای ناز باغ «سناری قوام» تکیه زده در حالیکه زنان و دختران زیبا روی خاندان سلطنت و رجال از پشت پرده‌ها و تنه درخت‌ها به او می‌نگرند و او به آهنگ آسمانی خود به خواندن غزلهای پرشور، بسا بلبلان شب خوان، هم نوا شده است. اما بهر حال چیزیکه هرگز نمیشود انکار کرد، هم آهنگی غزلیات حافظ با دستگاههای موسیقی ماست، چنانکه گوئی بعضی غزلها اختصاصاً برای یک دستگاه خاص سروده شده‌اند و این نکته را من وقتی متوجه شدم که آقای عبدالملی وزیر این غزل حافظ را در بیات اصفهان و گوشه‌های آن در برابر تلویزیون (شناسائی موسیقی ایران برنامه چانه) خواند، گوئی هر بیت آن برای گوشه‌ای خاص ساخته شده است:

پرده غنچه میدرد خنصه دلگشای تو	تاب بنفشه می‌دهد طره مشکسای تو
کز سر صدق میکند شب همه شب دعای تو	ای گل خوش نسیم من بلبل خویش را مسوز
قال و مقال عالمی می‌کشم از برای تو	من که ملول گشتمی از نفس فرشتگان
مهر رخت سرشت من، راحت من رضای تو	عشق تو سر نوشت من، خالك درت بهشت من
اینهمه نقش می‌زنم از جهت رضای تو	حرقة زهد و جام می‌گرچه نه در خور همنند
جای دعاست شاه من بی تو مباد جای تو	شاه نشین چشم من، تکیه گه خیال تست
حافظ خوش کلام شد مرغ سخن سزای تو	خوش چمنی است عارضت خاصه که در بهار حسن

بنده نمیخواهم باین دلیل حافظ را موسیقی شناس بدانم که فی‌المثل در شعر خود گفته



این مطرب از کجاست که ساز «عراق» ساخت و آهنگ بسازگشت ز راه «حجاز» کرد  
یا

فکند زمزمه عشق در «حجاز» و «عراق»  
یا «نوا» ی بسازگ غزلهای حافظ شیراز

نوای مجلس ما را چو بر کشد مطرب گهی «عراق» زند، گاهی «اصفهان» گیرد  
این کاری است که بعضی از شعرا در مورد سایر فنون هم می کنند، من شاعری را میشناسم  
که شطرنج باز نیست ولی همه اصطلاحات شطرنج را در شعرش بکار می برد، اما مقصود من  
توجه به اثر روح موسیقی در شعر حافظ است که کلام او را صدچندان دل نشین ساخته تا جائیکه کسی  
مثل صائب تبریزی را و امی داشت بگوید:

دلاک حسن خدا داد او شوم که سرا پا چو شعر حافظ شیراز، انتخاب ندارد  
و اثر معنوی کلام را تا بدان پایه می کشانید که «... سید قاسم انوار قاس سره... علی...  
الدوام دیوان خواجه در پیش خود داشتی، و خواندی، و به روح خواجه فاتحه فرستادی و  
گفتی که: از اشعار این مرد بوی دوست می آید». ۲۶ و قاسم انوار حق داشت که بوی دوست  
از کلام حافظ میشنید، چه این بوی خوش را همین موسیقی بشر حافظ بخشیده بود.

همین چند وقت پیش وقتی خانم صمدی در برابر تلویزیون این شعر را به همراه عود  
کاموسی خواند باز این بوی دوست را همه شنیدند:

بد از این نور به آفاق دهم از دل خویش که به خورشید رسیدیم و غبار آخر شد  
این تأثیر اختصاصاً در حوزه قدرت موسیقی است، که «آنجا که کلام باز می ماند، موسیقی  
آغاز میشود». ۲۷ اعجاز موسیقی بود که از پرتو آن:

غزل سرائی حافظ بدان رسید که چرخ نوای زهره به رامشگری بهشت از یاد  
وقتی شعر حافظ را می خوانیم، نرمی کلمات طوری است که گوئی يك «گام» از موسیقی  
ایرانی نواخته میشود. گامی که معمولاً تمام نغمات آن در اطراف سه چهار نت از هفت نت موسیقی  
دور میزند و هرگز مثل موسیقی اروپائی یکباره پائین و بالا نمی رود. فی المثل این بیت را با گام  
نخستین چهار گانه مقایسه کنید:

شاه شمشاد قندان خسرو شیرین دهنان که به مؤگان شکند قلب همه صف شکنان  
وست بگذشت و نظر بر من درویش انداخت گفت ای چشم و چراغ همه شیرین سخنان

اولاً به بازی حرف «ش» درین غزل توجه کنید، گویی پنجه فارابی، نت های چهار گاه  
را بر سینه قانون نقش می زند: همه کلمات تراشیده و آهنگ دار در کنار هم نهاده شده اند، در  
تمام غزلیات حافظ يك کلمه که بی تناسب با سایر کلمات غزل باشد نتوان یافت، مقایسه کنید

فی المثل با این غزل سعدی که با این بیت لطیف شروع میشود:

چشمت خوش است و بر اثر خواب خوشتر است

طعم دهانت از شکر نساب خوشتر است

شمعی به پیش روی تو گفتم که برکنم

حاجت به شمع نیست که مهتاب خوشتر است

اما در شعر سعدی یکباره از اوج لطافت به خارزار خشونت می‌افتیم آنجا که میگوید:

در خوابگاه عاشق سر بر کنار دوست  
کیمخت خارپشت ز سنجاب خوشتر است

این کلمه «کیمخت خارپشت» درین غزل لطیف، چنان است که گوئی ابوالحسن صبادر

«زنگ شتر» خود بجای يك نیت «لا» نیت «دو» زده باشد. یا اصلاً سیم ویلن او يك باره پاره

شود! همین بیت را مقایسه کنید با بیت حافظ و باز بازی با حرف «شین» در آنجا که گوید:

شکرشکر به شکرانه بینشان حافظ  
که نگاری خوش و شیرین حرکاتم دادند

در تمام غزلیات حافظ خیلی کم به موارد شاذ و نادر خشونت برمیخوریم، هم نوائی و

همگامی و «عنان به عنان رفتن» کلمات و آهنگها در شعر حافظ تا بدان حد است که حالت خلسه

درشونده ایجاد میکند و اعجاز شاعر موسیقی دان در همین است و در این مورد تنهاست که

نمی‌توان شعر سعدی و سایرین را با حافظ مقایسه کرد:

بحث حافظ بر بلبل نکن از خوشی نفسی  
پیش طوطی نتوان صوت هزار آوا برد

بعضی اوقات، حروف و کلمات حافظ آنقدر شمرده و ملایم ردیف شده‌اند که گوئی

عبادی یا ابراهیمی، دانه دانه نت‌ها را بر سینه‌ی سه تار می‌نشانند یا تحریرات حنجره سحرانگیز

«قمر» در فضای صبحگاهی باغ به دست امواج سپرده میشود.

بر اساس این نکته است که بر مراتب شاعری حافظ، باید مرتبه موسیقی دانی او را اضافه

کرد، و او را صاحب چند هنر از هفت هنر دانست:

عاشق و رند و نظر باز و می‌گویم فاش  
تا بسدانی که به چندین هنر آراستام

منتهی نکته‌ای که در میان است آنستکه حافظ، پس از مرگ، متأسفانه «آخوندگیر» و

«آخوند زده» شده و همه جا کوشش کرده‌اند تا ثابت کنند که همیشه «اوقاتش به درس و قرآن

و کشف و فتاح و تتبع دواوین عرب و قوانین ادب میگذشت»<sup>۲۸</sup> و هرگز به فکر آن نیفتادند

که بدانند چرا

به شعر حافظ شیراز، می‌کوبند و می‌رقصند

سینه چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی

همانطور که نام خیابان کنار آرامگاه او را که به «خرابات» موسوم بود گردانده‌اند

و تبدیل به نام «گلستان» کرده‌اند، و همانگونه که حتی حاضر نبوده‌اند که قبر او را مردم خارج

از دین اسلام بی‌بیند و بی‌سند که مبادا قبر نجس شود<sup>۲۹</sup> هنر موسیقی دانی شاعر بزرگ مانیز در برده زهد پنهان شده است، غافل از آنکه به قول مرحوم فرج الله بهرامی - هنگام تعمیر قبر حافظ و خطاب به حافظ - «تو پیشانی ستاره‌ها را می‌بوسیدی، آن بدبختها ترا در قعر زمین جستجو میکردند.»

این نکته را هم عرض کنم که هنر حافظ در موسیقی، ظاهراً، تنها به خواندن ختم‌میشده و مثل حافظ مراغی با سازها آشنائی نداشته، و شاید بهمین دلیل یکی از لقب‌های او «بلبل شیراز» بوده است. با این مقدمات بر سایر هنرهای «حافظ خوش لهجه»، میتوانیم هنر «آواز» را هم بیفزائیم چه شنیده‌ایم که:

شؤسرای بی ناهید صرفه‌ای نبرد در آن مقام که حافظ بر آورد آواز  
شاید درین مورد هم باید از دیوان خود «لسان الغیب» الهام گرفت و صفت «خوش‌خوان» را برای او جستجو کرد، هر چند این صفت و هنر او، گاهی در میان شیرازیان «مسجدرو» و «بس بسو» چندان نمود و طرفداری نداشته، چندانکه او را وادار میکردند تا به رسم شکوه بر زبان آورده که:

سخن‌دانی و «خوش‌خوانی» نمی‌ورزند در شیراز  
بیا حافظ که تا خود را به ملک دیگر اندازیم...

۱ - در اصل: همبر.

۲ - بدایع الوقایع ج ۲ ص ۲۵۰.

۳ - بدایع الوقایع، ج ۱ ص ۲۲.

۴ - بدایع الوقایع ج ۲ ص ۳۹۳، اما پایان کار و توطئه این کیمیاگراز همه جا ایستاد. سلطان حسین میرزا واقعاً تصور کرده بود که این مرد کیمیاگری می‌کند، و در یک شبانه روز چند من مس و صد من قلمی را طلا و نقره می‌سازد. طبعاً این توهم شاه در بازار هم اثر کرد، چه مردم میگفتند این مرد هر روز یک من مس به وزن خراسان، طلای خالص از اکسیر بیرون می‌آورد، بالنتیجه مسی که یک من خراسان به پنج تنگه بود به سی تنگه قرار گرفت و یافت نمی‌شد. ظاهراً او میخواست اکسیر جوانی را هم به تن سلطان حسین میرزا بآورد.

بهر حال بعد از شش ماه که کیمیاگرمفت خورد و خوابید، آنوقت گفت: میتواند کیمیای خود را انجام دهد. و مقرر ساخت که پادشاه چهل روز تدهینات و معالجات کند، و روز چهارم، پادشاه عالم پناه را به حمام برده و اکسیر احمر و کبریت اکبر مالک، و در آن ایام هر روز به طواف مزارات هرات - مثل خواجه عبدالله انصاری و خواجه محمد ابولولید و امیر حسین سادات و امام فخر رازی و خواجه محمد طاق و خواجه مختار میرفت (اما قصد وی آن بود که شاید فرج‌ای

یابد و فرار تواند نمود اما صدکس ملازم او بودند که طرفه‌المینی یکی از ایشان غایب نمی-  
 شدند) روز جهلم مقرر شد که میرزا را به حمام در آورد. چون به سرحمام آمدند کیمیاگر گفت: می-  
 باید که به غیر از من و میرزا، هیچکس در حمام نباشد. میرزا را چهره‌ای بود - بدنه نام -  
 در کمال حسن و ملاحظت و نهایت خوبی و لطافت، گفت: شاه، وجود من چه منافی ذات شریف  
 شماست؛ دانسته باشید که من از شما جدا نمی‌شوم. اگر مرا پاره پاره و ذره ذره سازید، میرزا  
 فرمود که چه شود که هم چنین باشد، آن شخص بر هم زده شد، و ناچار قبول کرد. چون میرزا را در  
 گرم‌خانه حمام بردند کیمیاگر لنگی بسته بود. بدنه گفت: شاه، ملاحظه فرمائید که چرا يك دان  
 میر- (مقصود کیمیاگراست) از آن دیگر کلان تر و قوی تر است وجه آن چه باشد؛ میرزا فرمودند ،  
 راست میگوئی، بدنه فی الحال برجست و لنگ را کشید. در روی ران او دشنه‌ای ظاهر شد که آنرا  
 به رفاده به روی ران خود بسته - در او تیزی و تندبی - که اگر آنرا به گردن گاوی زدند حائل  
 نشود. چون پرده از روی کار برداشته شد، آن مردك گفت: که، هی، سلطان حسین بايقرا، عجب  
 دولت پایدار و قوی داشتی، و اگر نه تو در این پسر اگر هزار جان می‌داشتی یکی سلامت نمی‌بردند  
 او را هم چنان برهنه بر ارا به انداختند و بر سر خیابان بردار کرده تیر باران ساختند (بدایع -  
 الوقایع ج ۲ ص ۳۹۵).

در واقع سلطان حسین بايقرا غافل بود که اسیر کیمیاگری را جد خاندان او  
 تیمور لنگ داشت که با شمشیر آخته، همه طلاهای عالم را از چین تا مصر و از گرجستان تا عمان  
 جمع کرد و به سمرقند برد. همت او کیمیای روزگار بود، و این زمان انحطاط، میرزا، در خواب  
 و خیال آن بود که مردی نیشابوری برایش مس و قلمی را طلا و نقره کند.

۵ - بدایع الوقایع ص ۲۳

۶ - اینسا ص ۵۷

۷ - بدایع الوقایع ص ۲۳۸ و ۲۷۹

۸ - احیاء الملوك، ص ۲۷۴

۹ - احیاء الملوك، ص ۲۱۷

۱۰ - از قاموس الاعلام ترکی.

۱۱ - کلمه «کولی» همان صورت خفیف کابلی است و کادلی و کولی‌ها منسوب به کابلند.

۱۲ - احیاء الملوك، ص ۳۶۷

۱۳ - ایضا ص ۳۲۷

۱۴ - احیاء الملوك ص ۳۲۹

۱۵ - ترجمه مجالس النفایس ص ۱۹۲۱۹

۱۶ - محمد تقی دانش پزده، مجله هنر و مردم، مرداد ۱۳۴۹

۱۷ - زندگانی شاه عباس اول، ج ۲ ص ۲۴۵

۱۸ - ترجمه تاریخ ادبیات برون، رشید یاسمی، ج ۴ ص ۸۸

۱۹ - زندگانی شاه عباس اول، ج ۲ ص ۲۴۹

۲۰ - جلال جمع جلال به معنی زنگ است. و آنها که در رقص زنگ مهارت داشته‌اند ظاهرأ  
 بدین نام شهرت یافته‌اند. يك شاهزاده نیشابوری هم داشته‌ایم که جلال زرین بر میان می‌بست و به  
 میدان رقص می‌آمد. (طبقات ناصری ص ۲۷۳)، هم امروز هم رقص زنگ «هایده» در میان

هنرمندان معروفترین رقصی است که به همراهی ضرب تهرانی انجام میگردد. و در پنجمین کنسره تحقیقات ایرانی در اسفهان، يك بانوی رقصنده هنرمند چنان آهنگ را با حرکات بدن و چشم و دست افشانی آستین‌های بلند بهم آمیخته بود که گویی يك شعر حافظ را در فضای باغ تجسم داده بود حیف که نام او را بخاطر نسپردیم.

- ۲۱ - ترجمه تاریخ ادبیات برون، ج ۴ ص ۸۸
- ۲۲ - زندگانی شاه عباس اول، ج ۲ ص ۲۴۵
- ۲۳ - از نوع لقب حسنگ برای حسن بن میکال وزیر سلطان محمود غزنوی.
- ۲۴ - زندگانی شاه عباس اول، نصرالله فلسفی، ج ۲ ص ۲۴۵
- ۲۵ - عالم آرای عباسی، ص ۱۹۰
- ۲۶ - ایضاً عالم آراء ص ۴۶۴
- ۲۷ - ایضاً ص ۶۰۲
- ۲۸ - ترجمه مجالس النفایس، ص ۲۷۵
- ۲۹ - بنقل از لنت نامه دهخدا.
- ۳۰ - ترجمه مجالس النفایس، ص ۱۴۷
- ۳۱ - سرگذشت موسیقی ایران، خالقی ص ۱۵
- ۳۲ - تاریخ اجتماعی کلان، حسن نراقی بنقل از الذریعه، ج ۲ ص ۷۷۲
- ۳۳ - تاریخ اجتماعی کلان، ص ۱۰۷
- ۳۴ - و گمان من اینست که اگر، چنانکه برخی معتقدند، تصور شود که بعضی غزلیات حافظ ابیات آن ریش و پس شده است و باید دوباره تنظیم شود، این تنظیم با مشورت یکی از موسیقی دانان نامدار ایرانی فی‌المثل ملاح و بنان و بدیع زاده خواننده باید صورت گیرد که بی تردید هر بیت از این غزلیات متناسب و هم آهنگ با يك گوشه از دستگاه‌های آواز ایرانی است.
- ۳۵ - مجله موسیقی، مقاله فرزاد تحت عنوان معنی نامه حافظ شماره یکم، اردیبهشت ۱۳۲۸
- ۳۶ - مخزن الغرائب، تصحیح پروفیسور محمد باقر، چاپ پاکستان، ص ۶۴۶
- ۳۷ - زبانت درکشای حافظ زمانی حدیث بی زبانان پشتو از نسبی
- ۳۸ - از تذکره عرفات العاشقین
- ۳۹ - نوشته اند در سال (۱۳۱۷ قمری = ۱۸۹۹ م) يك نفر از زرتشتیان یزدی مقیم تهران بنام ملا شاه جهان برای موضوعی از دیوان خواجه تفرلی می‌زند، این غزل می‌آید:
- ای سببا با ساکنان شهر یزد از ما بگو  
کای سرحق ناشناسان گوی چو گان شما
- باقی نیت خود از این غزل خوشوقت شده تصمیم می‌گیرد که بقعه و بارگاه مجللی برای خواجه بسازد، پس از اینکه مشغول کاری شود و مقداری کار انجام می‌گیرد، یکی از علماء متظاهر، پیروم آنکه چرا يك نفر زردشتی میخواهد قبر خواجه را بسازد، با عده‌ای اجامر و اوباش به حافظیه میرود و آن بنا را خراب می‌کند و شخص بانی را از این کار باز می‌دارد، حتی گویند، پس از پایان این خرابکاری، عسای خود را به قبر زده می‌گوید، درویش، میخواستند ترا نجس نمایند، نگذاردم! (نبوغ حافظ شیراز، تألیف رضا نور نعمت‌اللهی، ص ۳۳؛ و شیراز، علی سامی ص ۲۸۴).